

ایران در خاورمیانه: روندهای آینده منطقه

*دکتر محمد حسین حافظیان

استادیار و عضو هیات علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

(تاریخ دریافت: ۴ بهمن ۱۳۸۸ - تاریخ تصویب: ۱۷ بهمن ۱۳۸۸)

چکیده

پیش‌بینی روندهای آینده در منطقه خاورمیانه کاری بسیار دشوار است که در بیشتر موارد نیز به دلیل شتاب بسیار بالای تحولات بین‌المللی در این منطقه و درگیری قدرت‌های بزرگ در آن پیش‌بینی‌ها تحقق پیدا نمی‌کند. منطقه خاورمیانه یکی از بی‌ثبات‌ترین مناطق جهان است که برخلاف بسیاری از دیگر مناطق در حال توسعه جهان همچنان نزدیک به دو دهه پس از پایان جنگ سرد کشمکش‌های منطقه‌ای، به‌ویژه کشمکش اعراب و اسرائیل هنوز در آنجا به پایان نرسیده است. به همین دلیل برخلاف دیگر مناطق در حال توسعه، به دلیل وجود ذخایر نفتی و همچنین رشد بنیادگرایی اسلامی که تهدیدی را برای منافع غرب به‌ویژه ایالات متحده فراهم می‌آورد، همچنان فضای امنیتی در این منطقه جهان باقی مانده است. تحولات پس از ۱۱ سپتامبر در این منطقه، به‌ویژه مشکلات جدی که آمریکا در مدیریت امور خاورمیانه با آن رو به روست، وضعیتی را پدید آورده است که می‌توان پیش‌بینی کرد که روند افول نفوذ آمریکا در این منطقه آغاز شده است. همین موضوع فضایی را برای نقش‌آفرینی بیشتر ایران در منطقه به‌عنوان جایگزینی برای قدرت آمریکا فراهم خواهد آورد. نویسنده معتقد است که دموکراتیک شدن در جهان عرب سبب کاهش تنش‌های میان کشورهای عربی با ایران و برقراری روابط بهتر با آنها خواهد شد. قدرت گرفتن شیعیان نیز فضای مانور بیشتری را برای ایران در منطقه خاورمیانه فراهم خواهد کرد.

کلیدواژه‌ها

جهانی شدن، اعراب و اسرائیل، ایالات متحده، جهان عرب

* Email: hafezian@gmail.com

مقدمه

خاورمیانه که در نقطه پیوند سه قاره اروپا، آسیا و آفریقا واقع شده، اهمیت ژئوپلیتیک منحصر به فردی دارد. خاورمیانه گهواره تمدن، زادگاه سه دین توحیدی بزرگ، تقاطع حرکت و تجارت، پایگاه امپراطوری‌های گسترده، منبع شصت درصد نفت جهان، سرچشمه جوش و خروش سیاسی و ایدئولوژیک و محل انفجار آمیزترین کشمکش‌های پایدار پس از جنگ جهانی دوم است (Held, 1989, p.3). به دلایل گوناگون، خاورمیانه معاصر در سطح جهانی به صورت منطقه‌ای رمزآلود، دچار آشوب و جنگ، گهواره تروریسم، افراط‌گرایی مذهبی و حکومت خودکامه به تصویر کشیده می‌شود (Milton-Edwards, 2003, p. 1).

پیش‌بینی روندهای آینده در منطقه خاورمیانه کاری بسیار دشوار است که در بیشتر موارد نیز به دلیل شتاب بسیار بالای تحولات بین‌المللی در این منطقه و درگیری قدرت‌های بزرگ در آن، پیش‌بینی‌ها تحقق پیدا نمی‌کنند. با بهره‌گیری از سخن همایون کاتوزیان می‌توان درباره خاورمیانه گفت که در منطقه‌ای پیش‌بینی‌ناپذیر همچون خاورمیانه، به داشتن علم یک پیامبر نیاز است تا بتوان آینده را با میزانی از قطعیت پیش‌بینی کرد و حتی ممکن است وی نیز فریب رویدادها را بخورد.

منطقه خاورمیانه یکی از بی‌ثبات‌ترین مناطق جهان است که برخلاف بسیاری از دیگر مناطق در حال توسعه جهان همچنان نزدیک به دو دهه پس از پایان جنگ سرد کشمکش‌های منطقه‌ای به‌ویژه کشمکش اعراب و اسرائیل هنوز در آنجا به پایان نرسیده است. به همین دلیل برخلاف دیگر مناطق در حال توسعه، وجود ذخایر نفتی و همچنین رشد بنیادگرایی اسلامی که تهدیدی را برای منافع غرب به‌ویژه ایالات متحده فراهم می‌آورد، همچنان فضای امنیتی در این منطقه جهان باقی مانده است.

در حالی که در ۱۹۷۵ تنها دو دموکراسی در این منطقه وجود داشت، در سال ۲۰۰۷ نیز همین وضعیت برقرار است. در واقع تنها دو کشور به طور کلی انتخابات آزاد را با آزادی برای بیشتر احزاب مخالف برگزار می‌کنند. بدین ترتیب مشروعیت، بحرانی است که بیشتر رژیم‌های خاورمیانه به درجه‌های گوناگون هنوز درگیر آن هستند. اما دولت رانتیر با وجود افزایش شدید قیمت نفت در دو سال اخیر با افول رو به رو خواهد شد. کاهش بهای نفت و پایان یافتن ذخایر نفتی کشورهای منطقه، پیگیری اهداف توسعه اقتصادی و سیاسی براساس الگوهای موفق

شرق آسیا را برجسته‌تر خواهد کرد. همچنین امکان خرید مشروعیت از مردم با دادن رفاه گسترده اقتصادی در کشورهای جنوب خلیج فارس دشوارتر می‌شود. این امر تهدیدی مهم برای دولت‌های رانتیر در منطقه خاورمیانه خواهد بود.

ویژگی‌های سیاسی منطقه خاورمیانه

از ۲۲ کشور معاصر خاورمیانه، تنها هفت کشور تا پیش از سال ۱۹۴۳ مستقل بودند که عبارت بودند از مصر، ترکیه، عراق، ایران، عربستان سعودی، عمان و امام‌نشین یمن. نفوذ بریتانیا حاکمیت عمان، عراق و حتی مصر را محدود می‌کرد. بیشتر تاریخ اخیر خاورمیانه از بلوغ سیاسی، بی‌تجربگی و بی‌اطمینانی دولت‌های نوپدید منطقه حکایت می‌کند. بیشتر نظام‌های سیاسی خاورمیانه با جوامع سنتی و حکومت‌های پادشاهی سنتی وارد نیمه دوم سده بیستم شدند. با این حال، این جوامع وادار شدند با تأثیرات تکنولوژیک، اقتصادی و سیاسی معاصر ناشی از تحولات پس از جنگ جهانی دوم انطباق پیدا کنند. میزان مشارکت شهروندان در ده یا یازده جمهوری بسیار متنوع است و جستجو برای مشروعیت، دغدغه بسیاری از حکومت‌های منطقه است. روندهای دموکراتیک به بهترین نحوی در اسرائیل (به استثنای سرزمین اشغالی)، ترکیه و قبرس نمایان است که تنها کشورهای منطقه هستند که به‌طورکلی انتخابات آزاد را با آزادی بیشتر احزاب مخالف برگزار می‌کنند.

میلتون ادواردز با طرح این واقعیت که برخی از فقیرترین و ثروتمندترین دولت‌های جهان در خاورمیانه قرار دارند، یک پرسش مهم را درباره توسعه و مطالعات توسعه مطرح می‌کند: آیا خاورمیانه بخشی از جهان سوم است؟ پاسخ وی به این پرسش مثبت است. زیرا از نظر وی، برای نمونه، در حالی که وضعیت کلی اقتصادی در مصر در سراسر دهه ۱۹۹۰ بهبود یافته است، تولید ناخالص داخلی سرانه از سوی بانک جهانی، فقط ۱۰۴۰ دلار اعلام می‌شود و بیکاری ۱۳ درصد است. دیگر ویژگی‌های جامعه استعماری و پس از استعماری، نزدیکی به دیگر مناطق درحال توسعه، صحنه پیشین جنگ سرد و استراتژی‌های توسعه قطبی شده همگی از گنجاندن آن در دسته جهان سوم پشتیبانی می‌کنند. اما ممکن است تصور شود که دولت‌های به شدت ثروتمند منطقه، تعمیم دادن و چسباندن برچسب جهان سومی را دشوارتر می‌کنند. ولی به گونه‌هایی حتی آن دولت‌های ثروتمند هنوز تا حدی از عضویت در باشگاه جهان اولی باز می‌مانند.

در اینجا می‌توان هنوز از همه نفوذ اقتصادی آنان در جهان، به سود نسبت دادن ویژگی‌های جهان سومی به نظام‌های سیاسی، حکومت‌ها و نهادها و قوانین چشم‌پوشی کرد. عربستان سعودی ممکن است از نظر اقتصادی یک بازیگر جهان اولی باشد و شهروندانش از تولید ناخالص داخلی سرانه ۷۰۰۰ دلاری بهره‌مند باشند، اما ساختار دولت و حکومت محافظه‌کارانه، ضد دموکراتیک و اقتدارگرایانه آن هنوز این کشور را در برداشت عمومی و جهانی به داشتن جایگاه جهان سومی محکوم می‌کند (Milton-Edwards, 2003, pp. 69-70).

باید در نظر داشت که میلتون ادواردز، تنها صاحب نظری نیست که این چنین ویژگی‌های مشخصه جهان سومی را به خاورمیانه نسبت می‌دهد. بلکه بسیاری از پژوهشگران هستند که علاوه بر اینکه معتقدند خاورمیانه بخشی راستین از جهان سوم است، به استثنا بودن این منطقه نسبت به دیگر مناطق جهان سوم و به نوعی به عقب‌ماندگی این منطقه از روندهای مسلط جهانی، هم در زمینه اقتصادی و هم به بخش سیاسی اشاره می‌کنند. به نظر واتربوری، آنچه که خاورمیانه را نسبت به دیگر مناطق استثنایی می‌کند، نتیجه تعدادی از ویژگی‌هاست که محیطی بسیار نامطلوب برای کثرت‌گرایی حقوقی و دموکراسی فراهم آورده است (Waterbury, 1994, p.25).

رویدادهای کنونی در منطقه عربی-اسلامی، باعث ایجاد دیدگاهی برخلاف دیدگاه متداول شده است که طبق آن بخشی از جهان در تطبیق با روند دموکراتیک شدن شتابان، بسیار کند و تا حدی مقاوم بوده است. در حالی که اروپای جنوبی و بعد از آن بخش‌های بزرگی از اروپای شرقی و آمریکای لاتین به شکلی فزاینده شکل‌های حکومت دموکراتیک را انتخاب می‌کردند، این منطقه شاهد حکومت پیوسته رهبران اقتدارگرا بود (Salame, 1994, p.1). در واقع، این نکته درست است که تا دهه ۱۹۸۰، خاورمیانه استثنا نبود. تنها با دموکراتیزاسیون دوباره و تدریجی آمریکای لاتین و اروپای جنوبی در آغاز این دهه و دموکراتیزاسیون آزمایشی کره جنوبی و تایوان در پایان این دهه، خاورمیانه کم‌کم پایین‌تر از منحنی ظاهر شده است. فشار نیرومند مردمی برای دموکراسی بیشتر در چندین کشور آفریقای زیر صحرایا به همراه سرنگونی رژیم‌های اروپای شرقی، خاورمیانه را در وضعیت نامطلوب‌تری قرار داد (Waterbury, 1994, p. 25).

در حالی که بسیاری از صاحب‌نظران مدعی استثنا بودن* خاورمیانه در قیاس با دیگر مناطق در حال توسعه جهان هستند، مهران کامروا معتقد است که با وجود تداوم‌های برجسته،

فرهنگ‌ها و جوامع خاورمیانه‌ای، امروز را نمی‌توان با آنچه که بیست سال پیش بودند و یا با چهل سال پیش از آن مقایسه کرد. از این رو، دیگر استثنایی بودن خاورمیانه که این منطقه را در طبقه اجتماعی و فرهنگی خاص خود و جدا از دیگر مناطق قابل مقایسه جهان سوم قرار می‌دهد، مفهومی ندارد (Kamrava, 1998, p. 224). باین حال، این واقعیت که خاورمیانه نسبت به دیگر مناطق در حال توسعه جهان ویژگی‌های متفاوتی دارد و استثنا بودن خاورمیانه مورد تأکید بسیاری از صاحب نظران قرار گرفته است که البته به دلیل نبود دموکراتیک شدن و تداوم حکومت‌های اقتدارگرایانه در این منطقه است.

درواقع، در حالی که خاورمیانه امروز بسیار متفاوت از خاورمیانه بیست یا چهل سال پیش است، صرف این واقعیت که تحولات شگرفی که در دیگر مناطق جهان به ویژه از دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در راستای دموکراتیزاسیون، اقتصاد بازار آزاد، دوری از حکومت‌های اقتدارگرا، تلاش در جهت همکاری‌های اقتصادی منطقه‌ای و حل و فصل شتابان بسیاری از کشمکش‌های منطقه‌ای صورت گرفت، در این منطقه از جهان بازتاب‌های بسیار اندکی داشته است و به این منطقه ویژگی‌های خاص خود را می‌بخشد که سزاوار بررسی بیشتری است.

مسائل حل نشده هویت، اصالت و مشروعیت همچنان رودرروی مردم خاورمیانه قرار دارد. در جهانی که دچار تحولات شتابان است، مشخصه منطقه خاورمیانه آشوب سیاسی، عدم قطعیت اقتصادی و تحول اجتماعی است. برخورد دیالکتیک میان نیروهای چالشگر مدرنیته و ماندگاری سنت، واقعیتی بنیادین در این منطقه است. مناسبات انسانی کهن فرو می‌پاشند، در حالی که الگوهای نوین هنوز پدیدار نشده‌اند. از نظر سیاسی، حاکمان سنتی، رهبران انتخابی، دسته‌های حاکم نظامی و نخبگان نظامی در کنار یکدیگر به سر می‌برند. هیچ شکلی از حکومت نیز از تهدیدهای خشونت سیاسی در امان نیست. آثار چالش توسعه در خاورمیانه از مرزهای خود این منطقه بسیار فراتر می‌رود. پیامدهای بین‌المللی تحریم نفتی ۱۹۷۳، جنگ داخلی لبنان که در ۱۹۷۵ آغاز شد، حملات نظامی اسرائیل به لبنان در ۱۹۸۲، جنگ‌های خلیج فارس در دهه ۱۹۸۰، ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰، فروپاشی اتحاد شوروی در آغاز دهه ۱۹۹۰، ویژگی ثبات نیافتن آسیای مرکزی در اواخر دهه ۱۹۹۰ و جنگ داخلی خونین در الجزایر و افغانستان در طی همین دوره، از جمله نمونه‌های مورد توجه است. در ضمن، تداوم آثار پیام ایران انقلابی و جاذبه گسترده تجدید حیات اسلام اثر عمیقی در سده بیست و یکم در سراسر جهان خواهد داشت.

آینده دموکراتیک شدن در خاورمیانه

بررسی دقیق تحولات سیاسی خاورمیانه در طی دهه ۱۹۹۰ تصویری دوگانه را نشان می‌دهد. از یک سو، گرایش‌هایی در جهت بروز یک جنبش روشن در راستای پلورالیسم، مطبوعات آزادتر و بحث آزادانه‌تر در بسیاری از کشورهای عربی وجود داشت. از سوی دیگر، این واقعیت مسلم به چشم می‌خورد که پیشرفت در راستای فرصت دادن به مخالفت پارلمانی واقعی که در دولت‌های پیشتر تک‌حزبی در حال گسترش بود، در بهترین حالت اندک و در بدترین حالت همانند مصر وجود نداشت.

درحالی‌که دموکراتیک شدن در بیشتر جهان ریشه می‌گیرد، حکومت‌های خاورمیانه همچنان در برابر تغییر شکل نظام‌های سیاسی خود مقاومت می‌کنند و از راه سیاست‌های جایگزین تحمیل و به همکاری خواندن، سرکوب و اصلاحات به قدرت می‌چسبند. در این معادله ظریف، استراتژی‌های سیاسی در راستای کنترل تحمیل‌گرایانه قرارداد، درحالی‌که تنش‌های زیرمنطقه‌ای در خلیج فارس و شرق مدیترانه افزایش می‌یابد.

توسعه سیاسی واقعی که برحسب مشارکت نهادینه تعریف می‌شود، هنوز در خاورمیانه هدفی دور و دراز به شمار می‌رود. از آنجا که جریان دموکراتیک شدن در سراسر جهان در حال گسترش است و تنها ابرقدرت موجود در جهان با این جریان در ارتباط است، نخبگان سیاسی گوناگون خاورمیانه به صلاح خویش دیده‌اند که سیاست‌هایی را در همسویی بیشتر با این دوران انتخاب کنند. از این رو، موجی از فعالیت‌ها صورت گرفته است که به وسیله آنها رهبران حکومت‌ها، واژه‌هایی همچون «جامعه مدنی» را وارد واژگان خویش می‌کنند و با احتیاط اصلاح در قانون اساسی، برنامه‌های انتخاباتی و تأسیس انواع نهادهای مشورتی و قانونگذاری را اعلام می‌کنند. این سیاست‌های دفاع از خویشتن در حالی ظاهر شده‌اند که نیروی رو به افزایش اسلام توده‌پسند در حال ظهور، وضع موجود کنونی را در سراسر منطقه به چالش فرا می‌خواند (BillandSpringBorg, 2000, p. xii).

همان‌طور که گیلرمو اودانل درباره دموکراسی‌های جدید آمریکای لاتین می‌گوید، «اعتبار کنونی گفتمان‌های دموکراتیک و برعکس ضعف گفتمان‌های سیاسی آشکارا اقتدارگرا» عواملی اصلی هستند که به سود بازیگران دموکراتیک حرکت می‌کنند. اما او هشدار نیز می‌دهد که این عوامل «با گذشت زمان کم‌رنگ‌تر می‌شوند... نفوذ گفتمان‌های دموکراتیک... تا حدی به

ظرفیت آنها به ترجمه شدن به معانی انضمامی برای اکثریت جمعیت بستگی دارد.» (Donnell, 1992, p.21). انقراض تجدد سازمان یافته، گرایش به نولیبرالیسم، تضعیف ساختار دولت‌های رفاهی، خصوصی‌سازی و تأکید بر همکاری‌های اقتصادی و مالی، همراه با تغییر شرایط جنگ سرد و رقابت‌های نظامی شدید امکانات تازه‌ای برای رشد جوامع مدنی و تضعیف ساختار دولت اقتدارطلب در کشورهای غیرغربی فراهم کرده است. موضوع استقلال ملی که زمانی دغدغه اصلی بسیاری از این کشورها بود و گاه بهانه‌ای برای ایجاد ساختار دولت اقتدارطلب فراهم می‌کرد، اولویت خود را از دست داده است. روی هم رفته، به نظر می‌رسد که دلایل حفظ ساختار دولت اقتدارطلب در این کشورها رو به کاستی گذاشته است.

به‌طورکلی، در دستیابی به توسعه سیاسی و دموکراسی، دو مانع بر سر راه کشورهای خاورمیانه وجود دارد: این منطقه دموکرات‌های اندکی دارد و آنهایی که لاف دموکرات بودن می‌زنند، درک ناچیزی از دموکراسی واقعی دارند. آنچه که خاورمیانه به آن نیاز دارد، «دموکرات‌ها هستند، صداهایی نه چندان دربار و جدان بلکه دربار خرد، نه خیلی دربار احساس، بلکه در مورد گفتگو و گفتمان کاملاً غیراحساسی. هر کشور خاورمیانه‌ای نسخه باشکوه خود از نجیب محفوظ یا چه‌گوآرا را داشته است؛ هر یک از آنها هم اکنون به واسطه هاول یا لخواالسای خود نیاز دارد» (Kamrava, 2000, p. 227).

فرهنگ‌های خاورمیانه باید جلوی بازی‌های حاصل جمع جبری صفر را بگیرند. نخبگان دموکراتیک به‌طور خودجوش پدیدار نمی‌شوند، بلکه آنها چیزی هستند که خاورمیانه به آنها نیاز دارد؛ جامعه مدنی با هر شرایطی تکامل نمی‌یابد، بلکه مراقبت، پرورش و بیش از هر چیز دیگری به تمایل به تحمل بحث و مناظره نیاز دارد. تمایل به دموکراتیک کردن که خاورمیانه به‌طور کامل فاقد آن است، چیزی است که بیش از همه مورد نیاز است. بنابراین نخبگان هر کشوری در آغاز فرایند دموکراتیک کردن بسیار مهم هستند، اما تداوم آن نیازمند یک جامعه مدنی نیرومند و تحکیم دموکراسی در افکار است. یک نتیجه‌گیری از کل این تحلیل آشکار است: روابط جامعه- دولت مشابه بازی با حاصل جمع جبری صفر نیست؛ هم دولت و هم جامعه می‌توانند با هم شکوفا شوند. در اصل، هر دو باید با هم شکوفا شوند. همراهی باطل کنونی خودکامگی سیاسی و رکود اقتصادی به احتمال زیاد رفع نخواهد شد، مگر اینکه نخبگان سیاسی عرب این درس را فرا بگیرند و هر چه زودتر بهتر است (Ayubi, 1995, p.458).

بیل و اسپرینگبرگ در نتیجه‌گیری خود از وضعیت کشورهای خاورمیانه در پایان دهه ۱۹۹۰، بیان می‌کنند که اگر دقت شود که امیدهای پدیدار شده توسط ناسیونالیسم و استقلال اغلب از میان رفتند و آزادی‌های وعده داده شده اغلب به دیکتاتوری، نبود همه حقوق سیاسی، سانسور و کنترل پلیسی رسیدند، در نتیجه دلیل لحن کلی تلخی و نومیدی موجود در ادبیات عربی، ترکی، فارسی و عبری در سده بیستم آشکار می‌شود.

بیشتر روندهای انجام گرفته در دولت‌های خاورمیانه در طی دهه ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ برگشت‌ناپذیر بودند. در حالی که به نظر می‌رسد در مناطقی حاکمی یا رژیم‌های ممکن است تلاش کند تا امتیازات بیشتر داده شده را پس بگیرد، یا این یا آن نهاد انتخابی را تعطیل کند، روند عمومی به سوی حکومت‌های بازتر که با جوامع بازتر تعامل دارند، به طور حتم ادامه خواهد یافت. حرکت به سوی حکومت‌های دموکراتیک‌تر در جهان عرب که در بسیاری از موارد با قدرت یافتن شیعیان و یا بازپس‌گیری حقوق آنان همراه می‌شود، در سال‌های آینده با شتاب بیشتری ادامه خواهد یافت. دموکراتیک شدن در جهان عرب سبب کاهش تنش‌های میان کشورهای عربی با ایران و برقراری روابط بهتر با آنها خواهد شد. قدرت گرفتن شیعیان نیز فضای مانور بیشتری را برای ایران در منطقه خاورمیانه فراهم خواهد کرد.

در صورت دموکراتیک شدن خاورمیانه، تحولاتی در محیط پیرامونی ایران روی خواهد داد. ایجاد نظام‌های دموکراتیک در منطقه سبب می‌شود که زمینه‌های اصلی بنیادگرایی اسلامی سنی افراط‌گرا از نوع القاعده و طالبان از میان برود و بدین ترتیب، تهدیدهای امنیتی مربوط به آن برای ایران کاهش پیدا کند. همچنین تحکیم حکومت‌های دموکراتیک در منطقه سبب برقراری ثبات در این کشورها خواهد شد، زیرا سبب کاهش تنش‌های سیاسی و نیز قاعده‌مند شدن رقابت‌های سیاسی در درون این کشورها می‌شود. وجود ثبات داخلی در این کشورها به همراه این واقعیت که دموکراسی‌ها با یکدیگر به جنگ نمی‌پردازند، سبب مثبت‌تر شدن چشم‌انداز ثبات در سطح منطقه خواهد بود.

بی‌تردید، دموکراتیزاسیون تهدیدی بزرگ برای نظام‌های سیاسی موجود در کشورهای خاورمیانه به‌شمار می‌رود. زیرا اکثریت نظام‌های سیاسی موجود به‌هیچ‌وجه ظرفیت این را ندارند که بتوانند روند دموکراتیزاسیون را به‌شکلی مدیریت کنند که در نهایت همه نظام به صورت اصلاح شده بقا داشته باشند. همچنین به دلیل آن‌که اکثریت نخبگان سیاسی کشورهای منطقه محصول شرایط اقتدارگرایی و خودکامگی هستند، قابلیت پذیرش و مدیریت فرایند دموکراتیزاسیون را

ندارند و حتی اعتقادی نیز به آن ندارند. زیرا برای این نخبگان این نکته به طور کامل آشکار است که نخستین نتیجه دموکراتیزاسیون برای آنها، الزام به ترک قدرت و واگذار کردن آن به نخبگان سیاسی معتقد به دموکراسی است که از راه انتخابات آزاد انتخاب می‌شوند. در واقع، در میان نخبگان سیاسی کشورهای خاورمیانه به سختی می‌توان افرادی را یافت که شایستگی‌های لازم برای باقی ماندن بر سر قدرت در فرایند دموکراتیک را نیز داشته باشند.

دموکراتیک شدن کشورهای عربی سبب می‌شود که تهدیدهای امنیتی که این کشورها به دلیل پیگیری سیاست‌های نظامی‌گرایانه، ماجراجویانه و ضد ایرانی به ایران تحمیل کرده‌اند، تا حد بسیار زیادی کاهش بیابد. بنابراین جمهوری اسلامی ایران می‌تواند برای تقویت امنیت ملی خویش هرچه بیشتر به فرایند دموکراتیک شدن در خاورمیانه دامن بزند و آن را در راستای منافع ملی خویش ارزیابی کند. البته تهدید بزرگی که در طول فرایند دموکراتیک کردن کشورهای عربی می‌تواند بروز پیدا کند این است که گروه‌های بنیادگرای سنی که دیدگاه‌های مثبتی نسبت به شیعه‌ها و جمهوری اسلامی ندارند، بتوانند در طی این فرایند قدرتمندتر شوند و یا حتی از راه دموکراتیک به قدرت برسند.

تلاش برای جلوگیری از دست یافتن این گروه‌ها به قدرت در کشورهای عربی که سبب آغاز دور تازه‌ای از درگیری‌های میان سنی‌ها و شیعه‌ها و تنش میان جمهوری اسلامی ایران و آن کشورها خواهد شد؛ باید در دستور کار سیاست خارجی ایران باشد و در این راستا از هماهنگی با دیگر نیروهای سیاسی این کشورها که مخالف این جریان‌ها هستند، پرهیز نشود (حافظیان، ۱۳۸۵).

اقتصاد در خاورمیانه

به طور میانگین، خاورمیانه نه خیلی ثروتمند و نه خیلی فقیر است، هر چند در دو سر طیف، افراط‌هایی به چشم می‌خورد. ترکیه و اسرائیل به رشد اقتصادی قابل مقایسه با کشورهای تازه صنعتی شده موفق آسیا دست یافته‌اند، در حالی که کشورهای با منابع فقیر همچون جیبوتی، سومالی، سودان و موریتانی چشم‌اندازهای بسیار محدودی برای توسعه دارند. همچنین جنگ بین‌المللی گسترش اقتصادی را در ایران، عراق و کویت مختل کرده است.

در خاورمیانه رشد و توسعه معنای فقط اقتصادی و تکنولوژیک داشته است و توسعه سیاسی هیچ اولویتی برای نخبگان سیاسی این کشورها نداشته است. عربستان سعودی نمونه روشن این وضعیت است که آخرین تجهیزات تکنولوژیک و نظام سیاسی قرون وسطایی در کنار یکدیگر به چشم می‌خورند. این نوع حکومت‌ها شاید تنها در ابزارهای سرکوب بسیار مدرن عمل می‌کنند. با این حال با افزایش شمار تحصیل‌کردگان نسل جدید در این منطقه تداوم این وضعیت بسیار دشوارتر می‌شود. با جانشینی رهبران جوان‌تر به جای رهبران کهنسال خاورمیانه، اندک اندک نشانه‌های تغییر این وضعیت به چشم می‌خورد و در دهه آینده شدت خواهد گرفت.

بیشتر کشورهای خاورمیانه از نظر درآمد سرانه نسبت به توسعه انسانی در رده بالاتری قرار می‌گیرند. اگر این آمار درست باشد، این به این معنی است که این رژیم‌ها در زمینه به‌کارگیری ثروت در بهبود بخشیدن به زندگی روزمره شهروندان، کار خود را به‌خوبی انجام نمی‌دهند. کشورها در دیگر نقاط جهان در همان سطح درآمد سرانه، از نظر بهداشت و آموزش، کار بیشتری برای جمعیت خود انجام می‌دهند؛ این می‌تواند به این دلیل باشد که ثروت به‌طور پایدار نصیب نخبگان می‌شود، یا اینکه روانه حساب‌هایی در بانک‌های خارجی و یا به هزینه بخش غیرنظامی، صرف بخش نظامی می‌شود. بدین ترتیب، رهبران خاورمیانه تصمیمات بدی در سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی می‌گیرند و در نتیجه مردم دچار مشکل می‌شوند (Quandt, 1996, pp.9-10).

سی سال پیش از این نیز چارلز عیسوی، متخصص برجسته اقتصاد خاورمیانه در تحلیلی عالی از مشکلات اقتصادی منطقه بیان کرد: «سیاست‌های اقتصادی در خاورمیانه تا همین اواخر بر پیش‌فرض‌هایی مبتنی بوده است که هنگام بررسی می‌تواند فقط به صورت افسانه‌ها جلوه‌گر شود. یکی از این‌ها این است که در برنامه‌ریزی اقتصادی باید به صنعت بر کشاورزی اولویت داده شود و دیگر اینکه در اصلاحات ارضی هدف باید مالکیت جمعی باشد، نه فردی» (Issawi, 1996, pp.17-25).

اگر قصد بر تشخیص چیزی خاص خاورمیانه در میان باشد، آن چیز به طور حتم شیوع اقتصاد رانتیر است. درآمدها و عایدات (به ویژه از نفت، کمک خارجی، حق عبور از کانال سوئز، عایدات ناشی از کارکرد استراتژیک این یا آن کشور، یا ناشی از پوشش سیاسی برای نوعی مداخله نظامی غرب) در واقع موقعیت خارجی و تحمیلی دولت را در ارتباط با جوامع

در بهترین حالت تقویت کرده‌اند. همه اینها خودمختاری دستگاه دولت را تقویت کرده و به خودکامگان ابزار نوسازی ابزارهای کنترل را بدون تحمیل کردن عوارض و مالیات بر جمعیت داده است (حاجی یوسفی، ۱۳۷۸). همین که منطق تخصیص به جای تولید به طور کامل برقرار شد، نفت توده حیاتی انتقال مالی را فراهم آورد و مجال تأخیر مسائل مربوط به نظام مالی یا هر گونه بازتعریف رابطه میان دولت و جامعه را از نظر کنترل بهتر جامعه بر نوع هزینه کارآمد دولت فراهم آورد (Salame, 1994, pp.14-15).

پیدایش اقتصادهای نفتی مسلط در منطقه برخی اقتصاددانان سیاسی را به برگزیدن الگوی دولت رانتیر* واداشته است. به‌ویژه لوجیانی و بیلای از این رهیافت برای تبیین ماهیت دولت و سیاست در این منطقه استفاده می‌کنند. استدلال اصلی مطرح شده توسط این نظریه‌پردازان این است که برخلاف دیگر دولت‌ها که از راه مالیات یا منابع ایجاد شده داخلی درآمد کسب می‌کنند، بسیاری از دولت‌ها در خاورمیانه، درآمدهای خود را از رانت و مشخص‌تر، از رانت خارجی به دست می‌آورند. این رانت به صورت ثروت پدید آمده از مالکیت منابع طبیعی همچون نفت یا گاز تعریف می‌شود. همان‌طور که بیلای مشخص می‌کند: «در دولت‌های رانتیر تنها شماری اندک به ایجاد این رانت (ثروت) اشتغال دارند و اکثریت تنها به توزیع یا بهره‌برداری از آن می‌پردازند» (Beblawi, 1990, p.87).

بزرگی حجم دولت در خاورمیانه و دولتی بودن همه امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تا اندازه‌ای است که نزیه ایوبی عنوان کتاب خود را دولت بیش از اندازه می‌گذارد که به نوشته وی می‌تواند از دو علاقه نظری^۱ حکایت کند. نخستین هدف، روشن کردن و تبیین گسترش چشمگیر دولت از نظر کمی است که در طی سه تا چهار دهه گذشته روی داده است؛ این گسترش نه تنها در صنعتی شدن دولت و رفاه اجتماعی همچنین در کارکنان دولت، سازمان‌های دولتی و هزینه‌های عمومی و غیره اتفاق افتاده است. این فرایند گسترش اندازه ماشین دولت و نقش دولت در اقتصاد و جامعه همان چیزی است که به‌طور معمول با واژه دولت‌گرایی توصیف می‌شود.

یک جنبه از برتری امور سیاسی در کشورهای در حال توسعه، خود را در مداخله دولت در حوزه اقتصاد نشان می‌دهد که نه تنها به عنوان زندگی‌بخش، برنامه‌ریز و هماهنگ‌کننده، بلکه

۱. Rentir
† Etatism

به‌عنوان تولیدکننده و مدیر نیز هست؛ این همان چیزی است که به طور معمول دولت‌گرایی نامیده می‌شود. این مداخله دو نتیجه سیاسی را با خود به بار می‌آورد:

۱. دولت قدرتمند می‌شود، زیرا هم اکنون هم نظام اقتدار و هم نظام ثروت را کنترل می‌کند؛

۲. مشروعیت رژیم و دولت به طور کلی (زیرا تداوم حکومت یا رژیم خاص از پیش معلوم نیست، این دو در عمل در جهان عرب همپوشانی دارند) به‌شکلی نزدیک با دستاورد و عملکرد آن در زمینه اقتصادی پیوند می‌خورد. این موضوع اغلب سیاست و زبان آن را به زبان اقتصاد و مدیریت (و تکنوکراسی) منتقل می‌کند. از این رو، بحرانی اقتصادی به بحرانی برای دولت تبدیل می‌شود که اغلب تلاش خواهد کرد راه‌حل‌های مالی برای مشکلات پیدا کند بدون اینکه آمادگی واگذاری کنترل اقتصادی (و از این رو سیاسی) خود را داشته باشد.

یکی از مشکلاتی که درباره توسعه سیاسی در کشورهای خاورمیانه وجود دارد، به فساد گسترده مقامات دولتی باز می‌گردد؛ به گونه‌ای که منافع استوار موجود، آنان را بیشتر به سوی پیگیری سیاست‌هایی هدایت می‌کند که برای خود آنها سودآور باشد، نه برای توسعه اقتصادی کشور خود. به همین دلیل، نویسندگانی همچون هیو رابرتز و جین لکا مدعی وجود پیوندی بنیادی میان مسئولان دولتی و اموال خصوصی شدند که بر تمایل شمار چشمگیری از مسئولان برای افزایش منافع خود و خانواده آنها به‌عنوان تضمینی در برابر نبود احتمالی شغلی که به آنها دسترسی منظم و مرتب را به منابع دولتی می‌دهد، مبتنی است. این امر آنها را تشویق می‌کرد تا پیوندهایی را با بخش خصوصی برقرار کنند، کاری که به گفته رابرتز به دلیل این واقعیت آسان‌تر شده بود که مرز میان عمومی و خصوصی آن‌چنان سیال بود که اجازه همه انواع ترتیب‌های سودآور میان بوروکرات‌ها، مدیران مؤسسه‌های دولتی و شرکت‌های خصوصی و افراد را می‌داد.

وجود چنین پیوندهایی، مبتنی بر منافع و آرزوهای مشترک نسبت به یک سبک زندگی مشترک بود که نقشی مهم را در کج کردن سیاست عمومی در جهت‌هایی به سود انباشت خصوصی، چه در حوزه مالیات بر درآمد (که پایین نگه داشته می‌شود)، حمایت برای شرکت‌های محلی علیه رقابت خارجی، یا دسترسی به ارز کمیاب خارجی، ایفا کرد (Owen, 2000 p.39). بنابراین، انحراف برنامه‌های توسعه در راستای منافع فردی به‌جای منافع عمومی و ملی به‌طور کامل در اینجا نمود پیدا می‌کند.

اما از چالش‌هایی که در دهه آینده ایران در خاورمیانه با آن روبه‌رو خواهد شد، می‌توان به رشد اقتصادی چشمگیر در کشورهای اشاره کرد که با درپیش‌گرفتن نظام اقتصادی بازار آزاد و ادغام در اقتصاد جهانی، توانسته‌اند خود را از نظر اقتصادی به‌عنوان قدرت‌هایی در حال ظهور معرفی کنند. این درحالی است که تداوم سیاست‌های اقتصادی دولت‌گرایانه و فقط اتکا بر درآمدهای نفتی درحالی‌که سرمایه‌گذاری خارجی کافی برای افزایش سطح تولید نفت در ایران به‌دلیل تحریم‌های ایالات متحده علیه صنایع نفت و گاز ایران صورت نمی‌گیرد، می‌تواند زمینه انزوای اقتصادی ایران را در منطقه فراهم آورد.

بنابراین در یک بررسی کلی از اوضاع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خاورمیانه می‌توان گفت که خاورمیانه نسبت به دیگر مناطق جهان درحال توسعه آخرین منطقه‌ای است که مباحثی همچون دموکراتیزاسیون، آزادسازی اقتصادی و آثار جهانی‌شدن در آن مطرح شده است. برتری آشکار امور سیاسی بر امور اقتصادی در خاورمیانه و کمبود حکومت‌های دموکراتیک، ویژگی مهم دیگری است که خاورمیانه را از دیگر مناطق درحال توسعه متمایز می‌کند و موقعیتی استثنایی به آن می‌بخشد.

وضعیت زنان در خاورمیانه

دستاوردهای خاورمیانه در بسیاری از حوزه‌های رفاه زنان به‌شکلی مثبت با دستاوردهای دیگر مناطق قابل مقایسه است. شاخص‌هایی همچون تحصیلات زنان، باروری، امید به زندگی و درآمد سرانه نشان می‌دهند که پیشرفت خاورمیانه در دهه‌های اخیر چشمگیر بوده است. آنچه که خاورمیانه در آن به‌طور مشهودی عقب‌تر است، به شاخص‌های مشارکت اقتصادی و توانمندسازی سیاسی مربوط می‌شود.

نرخ مشارکت نیروی کار زنان به‌طور چشمگیر از بقیه جهان پایین‌تر است. براساس نرخ باروری منطقه، سطح تحصیلات و ساختار سنی جمعیت زنان از آنچه انتظار می‌رود پایین‌تر است. درحالی‌که نابرابری جنسیتی در سراسر خاورمیانه گسترده و پرهزینه است، تنوع بسیاری نیز در موقعیت زنان و موانع در برگرفتن آنها در زندگی عمومی وجود دارد.

وضعیت زنان در خاورمیانه یک تناقض است. چندین دهه سرمایه‌گذاری جدی در بخش‌های اجتماعی سطح آموزش و بهداشت زنان را بسیار بهبود بخشیده و باروری آنان را

کاهش داده، اما این پیشرفت‌های برجسته هنوز نتیجه مورد انتظار را در اشتغال و رشد اقتصادی به بار نیاورده است. کمتر از یک سوم زنان خاورمیانه در نیروی کار مشارکت دارند. هر چند این نرخ رو به افزایش است، با سطح سی و دو درصد پایین‌ترین نرخ در سراسر جهان است و از سطح مورد انتظار از این منطقه، با توجه به کارنامه آن در آموزش و باروری پایین‌تر است. همچنین بسیار بیشتر از دیگر مناطق در حال توسعه، زنان شاغل گرایش دارند تا پس از ازدواج و آوردن فرزند کار را ترک کنند. داشتن چنین نسبت اندکی از زنان شاغل برای منطقه پرهزینه است. ناتوانی در استفاده مولدتر از زنانی که تحصیلات عالی دارند، شکوفایی کلی منطقه را پایین نگه می‌دارد و توانایی تولیدکنندگان را برای رقابت در برابر کشورهای که استفاده کامل از سرمایه انسانی خود به عمل می‌آورند، محدود می‌کند.

باین‌حال، تحولات دهه ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ در خاورمیانه اعتبار مناظره جنسیتی را بالا برده و انگیزه تازه‌ای به موضوع در حال ظهور زنان بخشیده است. نخست، الگوی کهن مرد نان‌آور از دور خارج شده است. فشارهای اقتصادی امروز، حق انتخابی برای بسیاری از خانواده‌ها باقی نمی‌گذارد. هم‌اکنون نیاز است زنان نیز در بیرون از خانه کار کنند تا به حمایت از خانواده آنها بپردازند. عامل دوم انتظارات بالای جمعیت است که هم‌اکنون اغلب جوان هستند (از هر ۱۰ نفر جمعیت، ۶ نفر زیر ۲۵ سال سن دارند).

سیاست‌های آموزشی موفقیت‌آمیز، نسلی از زنان جوان را پدید آورده که به‌شکلی فزاینده همسان مردان جوان هم‌سن خود هستند و خواستار همان فرصت‌ها و پاداش‌ها هستند. تقاضا برای کار زنان بیشتر با سطح و ماهیت رشد در پیوند است تا با تقاضا برای کار مردان. سیاست‌های گذشته سرمایه‌بر، جایگزینی واردات و سرمایه‌گذاری دولت‌محور و استراتژی‌های رشد، فرصت‌های ناچیزی را برای زنان در بیرون از مشاغل زنانه بخش دولتی در آموزش و بهداشت باقی می‌گذاشت.

به موازاتی که این منطقه الگوی توسعه تازه‌ای را انتخاب می‌کند که صادرات‌محور، گرایش بخش خصوصی و کاربر دارد، پویایی تقاضا برای کار زنانه به طور برجسته‌ای تغییر خواهد یافت. مشارکت نیروی کار زنان در خاورمیانه که از سطحی پایین از دهه ۱۹۶۰ (۱۳۴۰) آغاز شد، اینک ۵۰ درصد رشد پیدا کرده است. برخلاف این رشد چشمگیر و با وجود ظرفیت بالا برای مشارکت زنان در نیروی کار، نرخ واقعی مشارکت زنان در این منطقه در سطح جهان از همه پایین‌تر است (Chamlou, 2003, pp. 4-5). به این ترتیب خاورمیانه اغلب

منطقه‌ای تلقی می‌شود که در آن توسعه زنان را دور زده است. اما این موضوع درباره آموزش و بهداشت یعنی دو عامل بسیار حیاتی مشارکت و توانمندسازی زنان مصداق ندارد.

درباره وضعیت زنان در خاورمیانه و میزان گنجانده شدن آنان در روند توسعه می‌توان مطرح کرد که جز در زمینه بهداشت و آموزش که شکاف‌های میان زنان و مردان در طی چندین دهه گذشته بسیار کمتر شده، در زمینه میزان مشارکت زنان در فعالیت‌های اقتصادی خاورمیانه به‌هیچ‌وجه وضعیت مطلوبی ندارد. این موضوع درباره وضعیت سیاسی زنان و میزان حضور آنان در سطح‌های بالای تصمیم‌گیری از وضعیت اقتصادی آنان نیز بسیار بدتر است. در این باره یکی از پایین‌ترین آمارها در سطح جهانی به خاورمیانه اختصاص دارد. در واقع در خاورمیانه توسعه، زنان را دور زده است.

سرمایه‌گذاری در آموزش و بهداشت به تدریج تأثیر خود را بر منطقه خاورمیانه در زمینه توانمندسازی زنان برجای می‌گذارد. این تأثیرات در دو دهه آینده اثر چشمگیرتری خواهد داشت. به موازاتی که خاورمیانه سیاست‌های توسعه خود را برای ایجاد فرصت‌های بهتر برای نسل امیدوار جوان خود بازنگری می‌کند، نیازمند نگرستن به مسائل جنسیتی به صورت بخشی از راه حل است.

برخورد با این مسایل به صورت کارآمد و به شیوه پایدار به اراده و نیروی سیاسی چشمگیری نیاز خواهد داشت. راهی طولانی در پیش رو است. اما این سفر باید امروز آغاز شود تا خانواده‌های این منطقه از همه منابع انسانی و غیره که در اختیار دارند بهره‌برداری کنند. در هر حال، در دهه آینده نسل تحصیل کرده زنان جوان منطقه، خواهان حقوق برابر با مردان خواهند شد و چهره اقتصاد و سیاست فقط مردانه این منطقه اندکی بیشتر به سوی برابری جنسیتی تغییر خواهد کرد.

قدرت‌های فرامنطقه‌ای در خاورمیانه

هر چند جورج بوش، رئیس جمهور آمریکا از زمان به قدرت رسیدن خود، بسیار مایل بود حکومت خود را از کشمکش اسرائیل و فلسطین تا حد امکان دور بدارد، فراگیری این مناقشه و منافع حیاتی ایالات متحده در خاورمیانه هیچ‌گاه چنین امکانی را به او نداد تا به این دستور کار وفادار بماند. در واقع یکی از موارد انتقاد این دولت نسبت به کلیتون این بود که وی بیش

از حد خود را درگیر کشمکش اعراب و اسرائیل و روند صلح خاورمیانه کرده و از این رو انرژی آمریکا را بی دلیل در آنجا به هدر داده است. اما با مشخص شدن اینکه عاملان حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بیش از همه به دلیل انتقام‌گیری از سیاست‌ها و مواضع آمریکا در قبال موضوع فلسطین به این کار دست زده‌اند، حکومت بوش نیز دریافت که تا هنگامی که کشمکش خاورمیانه حل و فصل نشود، این کشور نمی‌تواند در جهان اسلام و به‌ویژه در جهان عرب جایگاه مناسبی داشته باشد.

از این رو، آمریکایی‌ها عزم خویش را برای حل و فصل موضوع فلسطین پس از سرنگون‌سازی رژیم طالبان و صدام حسین اعلام کردند. اما در عمل گرفتاری‌های بیش از حد ایالات متحده در عراق سبب شد که طرح نقشه راه که در اصل برای زمینه‌سازی تشکیل دولت مستقل فلسطینی مطرح شده بود، به فراموشی سپرده شود. در این چهار سال، رویدادهای گوناگونی در صحنه اسرائیلی و فلسطینی روی داد که ایالات متحده نقش چندانی در شکل‌دهی به آنها نداشت. به قدرت رسیدن حماس در نوار غزه، جنگ سی و سه روزه میان حزب‌ا... لبنان و اسرائیل و تحولات داخلی اسرائیل با هدف تشکیل یک حکومت ائتلافی کم‌توان به ریاست اهود المرت از جمله این تحولات بودند که ایالات متحده نتوانست نقش خاصی در آنها داشته باشد.

تحولات پس از ۱۱ سپتامبر در این منطقه به‌ویژه مشکلات جدی که آمریکا در مدیریت امور خاورمیانه از جمله در عراق و لبنان با آن روبه‌روست، وضعیتی را پدید آورده است که می‌توان پیش‌بینی کرد که روند افول نفوذ آمریکا در این منطقه آغاز شده است و احتمالاً در یک دهه آینده آمریکا تنها عامل فرامنطقه‌ای تأثیرگذار بر منطقه نخواهد بود. همین موضوع شرایطی را برای نقش‌آفرینی بیشتر دیگر قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای و قدرت‌های در حال ظهور منطقه‌ای همچون ایران به عنوان جایگزینی برای قدرت آمریکا فراهم خواهد آورد.

به‌طورحتم در طی دهه آینده اجتماع بین‌المللی به‌ویژه ایالات متحده به‌دنبال راه‌حلی پایدار برای پایان بخشیدن به کشمکش درازمدت اعراب و اسرائیل برخواهد آمد. به‌ظاهر راه حل دو دولت و تشکیل دولت مستقل فلسطینی منطقی‌ترین راه‌حل پایدار و مورد اجماع بین‌المللی برای این کشمکش خواهد بود. در این صورت جمهوری اسلامی ایران نیز در موقعیتی قرار خواهد گرفت که باید سیاست روشنی را درباره راه‌حل پایان بخشیدن به این کشمکش درپیش گیرد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

تاکنون فشارهای ناشی از جهانی شدن بر منطقه خاورمیانه بسیار کمتر از دیگر مناطق مشاهده شده است. اما به‌سختی می‌توان اعتقاد داشت که مقاومت کشورهای این منطقه در برابر این فرایند در دهه آینده نیز به‌همین صورت ادامه یابد. ماروین زونیس، هشت سال پیش از انقلاب ایران پیش‌بینی کرد که برخلاف انحصارهایی که به‌وسیله دیوارهای تعرفه‌ای حکومت‌های بخشنده در حصار قراردارند، نظام‌های سیاسی نمی‌توانند خود را در برابر رقابت از خارج در امان نگه دارند. به‌ویژه، ایران قادر به انجام این کار نیست. فشار ارزش‌ها و سبک‌های زندگی خارجی، ایدئولوژی‌های بیگانه و هنجارهای متعارض را نمی‌توان از ایران دورداشت، به همان صورت که کالاهای کارخانه‌های خارجی را نمی‌توان به‌کنار گذاشت.

تا وقتی آن رقابتی که بازار آن ذهن‌ها است به ایدئولوژی‌ها، اسطوره‌ها و ارزش‌های رژیم پهلوی مربوط می‌شود، ثبات آن شکننده و قدرتش مسأله‌دار باقی می‌ماند. با توجه به شباهت‌های بسیاری که درباره سبک‌های حکومت و رهبری میان ایران پیش از انقلاب و بسیاری از رژیم‌های سیاسی موجود خاورمیانه همچون پادشاهی‌های جنوب خلیج فارس وجود دارد، پیش‌بینی زونیس هم اکنون نیز می‌تواند معتبر شناخته شود و این در صورتی است که تحولی واقعی در این منطقه صورت نپذیرد. به‌طورکلی، در طی یک دهه آینده، خاورمیانه چهره‌ای متفاوت از چند دهه گذشته پیدا خواهد کرد و عقب‌ماندگی خاورمیانه نسبت به تحولات مسلط جهانی درزمینه آثار جهانی شدن تاحدی برطرف خواهد شد. همین موضوع تحول در سیاست‌گذاری جمهوری اسلامی ایران برای سازگاری با تحولات آینده را الزامی می‌کند.

منابع و ماخذ

الف- فارسی

۱. حاجی یوسفی، امیر محمد (۱۳۷۸)، *نفت و توسعه اقتصادی در ایران*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۲. حافظیان، محمد حسین (بهار ۱۳۸۵)، «چشم‌اندازهای تحول در دموکراتیک شدن خاورمیانه»، فصلنامه راهبرد، شماره ۳۹.

ب- انگلیسی

1. Ayubi, Nazih N. (1995), *Over-Stating the Arab State: Politics and Society in the Middle East*, London: I. B. Tauris.

2. Beblawi, H. (1990), "The Rentier State in the Arab World," in G. Luciani (ed.), **The Arab State**, London: Routledge.
3. Bill, James A. and Robert Springborg (2000), **Politics in the Middle East**, New York: Longman.
4. Chamlou, Nadereh (2003), **Gender and Development in the Middle East and North Africa: Women in the Public Sphere**, Washington D. C.: The World Bank.
5. Charles Issawi, "The Strategy of Land Problems and Policies in the Economy of the Middle East," **Middle East Economic Forum**, Vol. 20, No. 2, 1966, pp. 17-25.
6. Donnell, Guillermo (1992), "Transitions, Continuities, and Paradoxes." In Scott Mainwaring, Guillermo O'Donnell, and J. Samuel Valenzuela (eds), **In Issues in Democratic Consolidation**, Notre Dame: University of Notre Dame Press.
7. Held, Colbert C. (1989), **Middle East Patterns**, Boulder: Westview Press.
8. Kamrava, Mehran (2000), **Democracy in the Balance**, New York: Seven Bridges Press.
9. Milton-Edwards, Beverly (2003), **Contemporary Politics in the Middle East**, Cambridge: Polity Press.
10. Owen, Roger (2000), **State, Power and Politics in the Making of the Modern Middle East**, London: Routledge.
11. Salame, Ghassan (1994), **Introduction: Where Are the Democrats?**, London: I.B. Tauris Publisher.
12. Waterbury, John (1994), "Democracy Without Democrats?: The Potential for Political Liberalization in the Middle East," in Ghassan Salame (ed.), **Democracy Without Democrats? The Renewal of Politics in the Muslim World**, London: I. B. Tauris Publishers.
13. Quandt, William B. (Winter 1996), "The Middle East on the Brink: Prospects for Change in the 21st Century," **Middle East Journal**, Vol. 50, No. 1.

